

مسیح‌شناسی استعلایی کارل رانر^۱

جعفر فلاحی^۲، قربان علمی^۳، مجتبی زروانی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۰/۱۹ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۱/۱۰)

چکیده

هر بخش از الهیات کارل رانر ارتباطی ناگسستگی با خوانش او از وضعیت انسان دارد؛ او معتقد است که خداوند سهمی از وجود خودش را با آدمی به اشتراک نهاده است. این عطیه‌ی خداوند منتظر پاسخ مثبت از سوی انسان است. چنین مولفه‌ی وجودی در حیات عینی و ملموس آدمی آثاری دارد و تحقق راستین و غایی خود را خواستار است. این نگرش به انسان، راه به مسیح‌شناسی استعلایی می‌برد. مسیح پاسخ قطعی به این پیشنهاد وجودی خداوند است. بدین‌سان، او منتهای امکانی است که همگی انسان‌ها از آن برخوردارند - بلکه گفتن به خداوند. رانر به واسطه‌ی سیر تکاملی که در هستی می‌بیند، اهمیت کیهان‌شناختی مسیح را نشان می‌دهد و او را افزون بر انسان، برای کل عالم نیز دارای اهمیت می‌داند. این نگرش به مسیح دارای انطباق کامل با نگرش سنتی است که مسیح را تجسد کلمه‌ی خداوند می‌داند که در او اتحادی بین بشر و خداوند رخ داده است. این را نه‌تنها در بررسی مسیح‌شناسی استعلایی رانر و سیر تکاملیش، بلکه در اشاره‌ی او به اعتقادنامه‌ی کالسدون نیز مورد اشاره قرار داده‌ایم.

کلید واژه‌ها: کارل رانر، مسیح، مسیح‌شناسی استعلایی، فیض، تجسد، سیر تکاملی، اعتقادنامه‌ی کالسدون، انسان‌شناسی الهیاتی.

۱. برگرفته از رساله‌ی دکتری.

۲. نویسنده‌ی مسئول، دانشجوی دکتری دانشگاه تهران: fallahijafar@gmail.com

۳. دانشیار دانشگاه تهران.

۴. دانشیار دانشگاه تهران.

مقدمه

الهیات کارل رانر^۱ را الهیات استعلایی^۲ خوانده‌اند و مسیح‌شناسی او نیز نمونه‌ای از این الهیات است. برای بیان مسیح‌شناسی استعلایی رانر، نیاز است در آغاز تا اندازه‌ای برخی مفاهیم بنیانی الهیات او از جمله انسان‌شناسیش و تأثیر فیض نامخلوق بر انسان از دیدگاه او مرور شود، آنگاه به مسیح‌شناسی استعلایی او پرداخته می‌شود. رهیافت رانر که متأثر از آراء مدرن و متمرکز بر دیدگاهی انسان‌شناختی است، انتقادات بسیاری را از جناح اعتقادی محافظه‌کار جلب کرده و بنا بر عادت، بسیار محتمل نمایانده که با آراء سنتی و ارتدوکسی کلیسا متعارض گردد. برای قضاوت در مورد مسیح‌شناسی رانر از این جهت، می‌توان خوانشی را که او از تجسد کلمه در دیدگاه تکاملیش به هستی دارد و تفسیری را که از اعتقادنامه‌ی کالسدون به عنوان سند رسمی کلیسا در مورد طبیعت عیسی مسیح ارائه می‌دهد، سنجید و سرانجام داوری کرد.

کارل رانر و الهیات استعلایی

کارل رانر (۱۹۰۴-۸۴)، متاله آلمانی فقید و معاصر مسیحی است که مذهب کاتولیک داشت. در نوجوانی به جامعه‌ی عیسی^۳ پیوست و پس از تحصیلات کشیشی به تحصیل در فلسفه و سپس الهیات پرداخت. هر چند تحصیلاتش در فلسفه به واسطه‌ی اختلاف نظری که با راهنمای رساله‌اش داشت عملاً ناتمام ماند و دستاورد آن رساله‌ی پذیرفته نشده‌ای بود که بعدها به چاپ رسید و مورد استقبال قرار گرفت، لیکن حضور او به مدت چهار ترم در کلاس‌های هایدگر، تأثیری بر او نهاد که تا پایان عمر او را رها ننمود.

به‌رغم برخی فراز و نشیب‌ها که در روابط رانر و کلیسا پیش آمد، او از متالهان رسمی کلیسای کاتولیک به‌شمار می‌رود. رانر در طول شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۱۹۶۵) مشاور الهیاتی این شورا بود و نقش پررنگی در آن ایفا نمود. او را مهم‌ترین متاله قرن بیستم الهیات کاتولیک دانسته‌اند. قسمت عمده‌ی اهمیت و تأثیرگذاری او ناشی از پافشاری او در رویارویی، فهم و گفتگو با دنیای مدرن است؛ کاری که پیش از او کسی

1. Karl Rahner
2. Transcendental theology
3. Society of jesus (jesuits)

به این جدیت بدان همت نگماشت. رانر می‌کوشد الهیاتش را در بستر زمانه‌اش (یعنی جهان اندیشه‌های فلسفی متکثر و جهان انسان بعد از جنگ جهانی دوم) عرضه نماید. او از سویی در آثار فلسفیش می‌کوشد گفتگویی با فلسفه‌ی مدرن داشته باشد و از سویی دیگر در مقالات و سخنرانی‌های الهیاتی، کوشش‌هایی برای ایجاد فهمی نزدیک از آموزه‌های مسیحی برای مخاطب معاصر انجام دهد. آثار او در موضوعات مختلف الهیاتی غالباً هم شامل بازخوانی و بازتعریف بنیان آن آموزه‌ی الهیاتی است و هم شامل پرداختن به تأثیر آن در حیات تاریخی و انضمامی دینداران.

رانر را معمولاً از جهت انگاره‌اش در مورد کثرت ادیان و موضع به اصطلاح شمول‌گرایانه‌اش می‌شناسند. البته باید گفت که این رأی رانر در مقایسه با سایر آراء او به هیچ وجه مهمترین نبوده و سایر آراء او از جمله مسیح‌شناسیش در الهیات مسیحی و کلیسای کاتولیک از اهمیت بسیاری برخوردارند.

الهیات کارل رانر را *الهیات استعلایی خوانده‌اند*، به این دلیل که به انسان و شرایط پیشینی و وجودیش توجه دارد. در واقع او این واژه را به تأسی از کانت — یعنی معطوف به شرایط پیشینی انسان — و در پاسخ به عدم امکان شناخت مابعدالطبیعی از جانب او، به کار می‌برد. با این حال، این واژه نزد رانر به آن معنای دقیق و فلسفی مورد نظر کانت نبوده و دارای دلالتی الهیاتی است. هر چند رانر در روح در جهان، به آن شرایط پیشینی که شناخت را ممکن می‌سازد، می‌پردازد، اما از آنجا که این شرایط پیشینی برای او به نوعی حامل دلالت‌های الهیاتی است، رانر را توانا می‌سازد یک وجه پیشینی معنوی را در وجود انسان مورد تأیید قرار دهد و با تکیه بر آن، بسیاری از آموزه‌های مسیحی را مورد بازخوانی قرار دهد. مهم‌ترین آموزه‌ای که مورد بازخوانی استعلایی رانر قرار می‌گیرد، آموزه‌ی مسیح است.

ریشه‌ی انتخاب چنین رویکردی را باید در توجه رانر به انسان جست. همچنین توجه او به انسان را باید متکی دانست به وضعیتی که انسان اروپایی زمانه‌ی او داشت و نسبتی که با آموزه‌های دینی و با کلیسا برقرار کرده بود، زمانه‌ای که به واسطه‌ی جنگ جهانی دوم و شرایط پس از آن یکی از خاص‌ترین شرایط بشر خصوصاً در غرب بوده است. رانر با فلسفه‌ی نوین و نحوه‌ی نگرش انسان پس از جنگ‌های جهانی به عالم و آدم آشنایی خوبی دارد. بدین‌سان، با توجه به شرایط و تجربه‌های انسانی به سراغ مفاهیم و

اصول اعتقادی مسیحیت می‌رود. رانر در تحلیل وضعیت اساسی بشر و رابطه‌ی او با خداوند از تحلیل شرایط استعلایی انسان – در معنای کانتی کلمه – بهره می‌جوید. در سراسر آثار رانر و از آغاز، جستجویی را در وضعیت وجودی انسان می‌توان مشاهده نمود. این جستجو در آثار اولیه‌ی رانر بیشتر رنگ و بوی فلسفی دارد و سپس رنگ و بوی الهیاتی به خود می‌گیرد. به این ترتیب، آنچه این دو دوره‌ی فلسفی و الهیاتی را یکپارچه می‌سازد، همین کندوکاو در درون انسان و کشف نسبت درونی او با راز مطلق هستی است. ازین‌رو، آنگاه که رانر در جستاری الهیاتی به سر می‌برد نیز، به دور از جستجوهای فلسفیش نیست و خوانشی وجودی از اصل اعتقادی ارائه می‌دهد. برای فهم مسیح‌شناسی استعلایی رانر، به چند مفهوم مهم الهیاتی او نیاز است که به تفسیر او از وضعیت معنوی و وجودی انسان باز می‌گردد.

انسان و رابطه‌اش با فیض خداوند

رانر باور دارد که خداوند خود را بخشی از وجود بشر نموده و بشر را با خود در وجودش شریک نموده است. در مسیحیت مفهومی به نام رویت بهجت‌آمیز^۱ وجود دارد که اشاره دارد به رویارویی فرد دیندار با خداوند در بهشت. این نجات و رستگاری در اثر فیض ممکن می‌گردد و آدمی از روی طبیعتش راه به سوی آن ندارد. رانر معتقد است افزون بر این فیض مخلوق، فیضی وجود دارد که از آغاز به صورت عطیه‌ای از خداوند در وجود ما نهاده شده است. او در فصل چهارم از *بنیان‌های ایمان مسیحی*^۲ بیان می‌کند که خداوند عطیه‌ای از وجود خودش را به بشر داده است. در واقع، این عطیه متمایز از فیض مخلوق است، زیرا بخشی از وجود نامخلوق خود خداوند است که از آغاز با انسان به اشتراک نهاده شده است. رانر این عمل اشتراک نهادن خداوند با انسان را خود – به اشتراک نهش^۳ مطلق خداوند یا فیض نامخلوق می‌نامد و انسان را حاصل آن می‌داند (Rahner, 1978, 126-127). اگر از رانر پرسیده شود که چه چیزی مقوم وجود انسان است و او را از غیر انسان جدا می‌کند، او به همین عطیه‌ی الهی اشاره خواهد کرد. این

1. beatific vision

2. *Foundation of Christian Faith*

مهمترین اثر الهیاتی رانر که عمده‌ی آراء الهیاتی او را می‌توان در آن دید.

3. self-communication

عطیه‌ای که از جانب خداوند به اشتراک نهاده شده است امری پیرامون خداوند نیست بلکه خود اوست؛ «خداوند در عین واقعیتش، خود را بدل به مقوم‌ترین عنصر سازنده‌ی بشر می‌کند» (همان، 116).

از نگاه رانر، اگر خداوند مخلوقی را آفریده تا او را در حیات الهی، در شناخت و در عشق شریک سازد، یعنی اگر خداوند مخلوقی را آفریده برای حیات مبتنی بر فیض، آنگاه عطا و امکان فیض در طبیعت آدمی وجود دارد. آفرینش اساساً رو به سوی حیات فراطبیعی مبتنی بر فیض دارد، یعنی آن حیات فراطبیعی، دینامیسم و غایت این حیات است. بدین‌سان، عطای چنین فیضی امری وجودی است. اما خداوند اجباری به خلق انسان معطوف به این هدف و مقصود ندارد. یعنی فیض، کاملاً آزاد و رایگان است و خداوند آزادانه و مختارانه عطیه‌ی فیض را می‌بخشد. او مجبور نیست و می‌توانست وجود آدمی را به صورتی دیگر، مثلاً بدان صورت که رانر آن را طبیعت محض^۱ می‌نامد، بیافریند (Dych: 36,1992).

انسان هم در پذیرش این عطیه آزادی دارد. اگر بناست آدمیان رابطه‌ای شخصی مبتنی بر معرفت و عشق با خداوند برقرار کنند، بایست به نحوی آزادانه آن را بپذیرند. بدین‌قرار، خود - به اشتراک‌نهمش خداوند را می‌توان عطیه و /مکانی از فیض دانست که در مرتبه‌ی اول امری وجودی است. حال اینکه آیا این عطیه از جانب انسان پذیرفته می‌شود یا نه، مسأله‌ای است که به طبیعت انسان مرتبط نیست بلکه به او و حیات و تاریخش مرتبط است.

مسیح‌شناسی استعلایی رانر

رانر در تبیین مسیح‌شناسی، از شرایط استعلایی بشر بهره می‌جوید. خوانش او از اصل اعتقادی عیسی مسیح در مسیحیت، مبتنی است بر رهیافت اصلی او که همان

1. pure nature

رانر معتقد است به واسطه‌ی عطیه‌ی الهی فیض نامخلوق، همه‌ی انسان‌ها در وجود خود تمایلی به خداوند دارند، لیکن از آن جا که قائل شدن به این تمایل راه به محدودیتی برای خداوند - عدم توانایی در خلق انسانی بدون این تمایل - می‌برد، او می‌گوید وجود انسان بدون این فیض نامخلوق را می‌توان طبیعت محض نامید. این اصطلاح پیش از آن که دلالت بر یک ویژگی وجودی داشته باشد، یک اصطلاح فنی الهیاتی است و نمی‌تواند درکی ملموس از آن داشته باشد.

نزدیک‌تر و فهمیدنی‌تر ساختن این مفاهیم عمیق سنتی برای مخاطب باشد. بر این پایه، خواهیم دید که رانر می‌کوشد ارتباط بین طبیعت بشری و طبیعت الهی عیسی مسیح را به نحوی تبیین نماید که انسانی که مخاطب اوست، نه تنها آن را پذیرفتنی بیابد، بلکه نسبتی عمیق بین خود و مسیح دریابد. البته باید تأکید کرد که منظور رانر از مسیح‌شناسی استعلایی این نیست که اگر از شرایط پیشینی بشر بی‌اغازیم به مسیح‌شناسی خواهیم رسید، بلکه رانر در پی آن است که از شرایط استعلایی بشر شروع کند و به توصیفی از انسان دست یابد که نهایتاً تفسیر خود از مسیح‌شناسی را متناسب با آن نشان دهد.

رانر محور یکی از مهم‌ترین مقالات در جلد‌های نخستین *جستارهای الهیاتی*^۱ را به این اختصاص می‌دهد که «خدای شخصی زنده‌ی مسیحیت در شخص عیسی مسیح، با انسان به سخن برخاسته است» (Rahner, 1967a, 283). رانر معتقد است به‌رغم استعلایی بودن وجود آدمی، او به دیدار خداوند نیاز دارد. رانر می‌گوید انسان‌ها همواره به ساختن بت و سوسه می‌شده‌اند؛ یعنی خلق خدا به عنوان یک موجود زنده‌ی این جهانی^۲: «خداوند الوهیت خود را در عیسی مسیح منکشف ساخت. این انکشاف در اتحاد دو جانبه میان کلمه و هستی فراطبیعی که در آدم به اشتراک نهاده شده، رخ داده است و معنای غایی این انکشاف، فراخواندن شخص به بیرون رفتن از این عالم و پا نهادن به حیات خداوند استهمین مسأله به تعالی یافتن رسالت و مقصود بشر منجر می‌شود (همان، 285).

رانر اتحاد میان دو شخصیت الهی و انسانی در مسیح را متکی بر اتحاد میان کلمه و بخش فراطبیعی وجود آدمی می‌داند که در همه‌ی آدمیان وجود دارد. به همین سبب است که او اعتقاد دارد که توقع یک عمل آزادانه‌ی معطوف به انکشاف از سوی خداوند، بخشی از ساختار بنیادی روح متناهی انسان است. به دیگر سخن، میل به دیدار نزدیک با خداوند به گونه‌ای اصیل در درون آدمی وجود دارد، زیرا آدمی از آغاز عطیه‌ای از فیض نامخلوق خداوند را با خود دارد که خود را در شوون مختلف حیات به نحوی با

1. *Theological Investigations*

مجموعه‌ی مقالات رانر که در قالب ۲۴ جلد به انگلیسی ترجمه شده است.

2. *anima mundi*

واسطه عیان می‌سازد و این میل را برای او رقم می‌زند. به این ترتیب، الهیات فیض رانر با مسیح‌شناسی پیوند بنیادی دارد.

رانر از همان آغاز در آثار دوره‌ی اولیه‌ی خود که به گونه‌ای فلسفی به شرایط پیشین شناخت انسان می‌پردازد و در این راه می‌کوشد بر متافیزیک شناخت^۱ توماس آکوئینی صحنه بگذارد، نیم نظری به نقش مسیح در این بین دارد. در قسمت پایانی و نتیجه‌گیری کتاب روح در جهان^۲ به ارتباط الهیات فیض و مسیح‌شناسی اشاره می‌کند و می‌گوید:

و اگر مسیحیت نه در باب یک روح ازلی و حاضر در همه جا، بلکه در باب عیسی مسیح است، آنگاه فلسفه‌ی شناخت توماس در آنجا که فرد را به اینجا و اکنون جهان متناهی فرامی‌خواند، مسیحی است، زیرا امر ازلی به جهان وارد شده و از این روی فرد می‌تواند او را بیابد و در او می‌تواند خود را به شکلی نو دریابد (Rahner, 1994, 408).

در سراسر الهیات رانر و از جمله در مسیح‌شناسی او می‌توان تمثیلی را برای توصیف روش الهیاتی رانر به کار بست. گویی او می‌خواهد یک قطعه از پازل را در کنار دیگری قرار دهد. بدین سان، به هر یک از این دو که هنوز در کنار یکدیگر نیستند می‌نگرد و نسبتش با دیگری را شرح می‌دهد و سازگاری و تناسب میان این دو را تا اندازه‌ای نشان می‌دهد. او قطعه‌ی موجود را مرتبط با آن قطعه‌ی فرابشری تفسیر می‌کند و قطعه‌ی فرابشری را متناسب با قطعه‌ی موجود بشری. افزون بر این، با این کار از آنچه در اینجا نیست رازدایی نمی‌کند، چون فقط نسبتی از آنجا را با اینجا و اکنون گفته است نه همه‌ی آن را. همچنین او به این واسطه اینجا و اکنون را رازآلوده می‌سازد.

تغییرناپذیری خداوند در مقابل اتحاد خدا و بشر در مسیح، یکی از مسائل مهم الهیات مسیحی است. رانر در مقاله‌ی «در باب الهیات تجسد»، آنجا که می‌خواهد سازگاری جسم گرفتن کلمه با تغییرناپذیری خداوند را نشان دهد، می‌گوید: «خداوند که در خودش تغییرناپذیر است، در چیزی دیگر خود را محل تغییر قرار می‌دهد» (Rahner, 1966b, 113). اما آن چیز دیگر که غیر از خداوند است، اگر امری است به کلی غیر از خداوند، که باز در خداوند تغییری رخ داده است. بنابراین، چاره‌ی این راز در

1. metaphysics of knowledge

2. *Spirit in the World*

اولین کتاب رانر، که در واقع رساله‌ای بود برای اخذ دکتری فلسفه که به دلایلی ناکام ماند. در این اثر فلسفی می‌توان پایه‌های انسان‌شناسی و الهیات فیض او را مشاهده نمود.

موجودی است که هر چند خودِ خداوند نیست، بلکه نسبتی ژرف و وجودی با خداوند دارد. رانر که پیش از این در انسان‌شناسی‌اش کلید این راز را یافته است، در ادامه‌ی این مقاله می‌گوید:

اینک می‌توانیم انسان را به عنوان موجودی معرفی نماییم که آنگاه بوجود آمد که اظهار خداوند از خودش – یا کلمه‌اش – به نحوی عاشقانه و در جهت دفع نیستی عاری از خدا، فاش گردید. در واقع انسان ساخته شده از لوگوس، کلمه‌ی اختصاری^۱ خداوند نامیده شده است. این اختصار یا این کلمه‌ی رمزی خداوند، انسان است یعنی «پسر انسان» و آدمیانی که نهایتاً به این دلیل وجود دارند که بنا بود «پسر انسان» وجود داشته باشد اگر خداوند می‌خواهد غیر – خدا گردد، آدمی به وجود می‌آید و اگر خداوند خود انسان است و برای همیشه نیز چنین می‌ماند، اگر همه‌ی الهیات از این‌رو از ازل یک انسان‌شناسی است و اگر خداوند آن راز لاینحل باقی می‌ماند، آنگاه انسان برای همیشه راز فهم‌پذیر خداوند است (همان، 116).

بدین‌سان، راز فهم‌پذیری مسیح برای انسان و نسبتی که با او دارد، در عطیه‌ای نهفته است که خداوند از ابتدا در وجود آدمی قرار داده است. گیرم که آدمی در پاسخ به این عطیه آزادی دارد و می‌تواند به آن بله یا نه بگوید، لیکن از آثار وجودی و پنهان این عطیه میلی است و نسبتی است که آدمی به صورت وجودی با مسیح می‌یابد. مسیح نقش بسیار مهمی در سرنوشت آدمی دارد. مهم‌ترین بخش از زندگی آدمی، تحقق بخشیدن به همین عطیه یا خود – به‌اشتراک‌نهش خداوند است. مسیح اوج و کمالی در این تحقق به‌شمار می‌آید، زیرا در حیات مرگ و رستاخیز خود پاسخی قطعی به خود – به‌اشتراک‌نهش خداوند داده است. پاسخی قطعی و بازگشت‌ناپذیر که برای فرایند نجات بشر اهمیت فراوان دارد. رانر در جملاتی موجز که در فهم اندیشه‌ی رانر اهمیت فراوان دارد، مشخصاً به ارتباط مسیح‌شناسی، انسان‌شناسی و خداشناسی می‌پردازد:

مسیح‌شناسی پایان و ابتدای انسان‌شناسی است و این انسان‌شناسی آنگاه که به کامل‌ترین صورت در مسیح‌شناسی محقق گردید، به نحوی ازلی عبارت از خداشناسی است. این خداشناسی است که خداوند خود، به وسیله‌ی علنی ساختن «کلمه‌ی» خود به عنوان جسم

1. abbreviated

ما، و برای دفع حوزه‌ی غیرالوهی و گناه‌آلود آن را آموخته است. همچنین این همان خداشناسی است که ما در ایمان در پی آن هستیم، تا نپنداریم که می‌توانیم خدا را بدون مسیح انسان بیابیم و بنابراین، بدون انسان به هیچ وجه (همان، 117).

روی هم رفته، دیدگاه رانر در باب ساختار ازلی وجود آدمی، نه تنها مسیح را غایت و مقصود وجودی بشر معرفی می‌نماید، بلکه به این ترتیب رابطه‌ی خداوند با بشر از خلال مسیح تبیین گشته و فهم‌پذیر می‌گردد.

رانر «فیض» را که از مهم‌ترین محورهای الهیاتش است و برای فهم همه‌ی الهیات او ضرورت دارد، «فیض مسیح» می‌خواند. او منظور خود از این اصطلاح را این‌گونه بیان می‌کند که فیض اعطا شده به آدمی نه تنها در مابعدالطبیعی‌ترین معنایش به الوهی شدن، بلکه به تشبه به مسیح راه می‌برد (Rahner, 1961, 199). یعنی در تأمل درباره‌ی نقش فیض در ساختار وجود انسان و در غایتی که در مسیرش پیش‌رو دارد، همواره بایست جایگاه کلیدی عیسی مسیح را در نظر داشت.

نقطه‌ی آغاز الهیات فیض رانر و به بیانی همه‌ی الهیات رانر، خود - به اشتراک‌نهمش بازگشت‌ناپذیر خداوند به آفرینش - عالم و آدم - است که مقوم نجات آنهاست. در واقع، در اینجا تأکید بر اولویت فیض نامخلوق است. خود - به اشتراک‌نهمش خداوند که رابطه‌ای مستقیم با نجات همگانی بشر دارد، بیان عینی و ملموس و نهایی خود را در تاریخ در وجود عیسی می‌یابد. بنابراین به میانجی وجود عیسی مسیح، وضعیتی واقعی و کامل از اعطای نجات را شاهدیم که همه‌ی آدمیان به آن فراخوانده شده‌اند.

رانر معتقد است که این نهاده‌ی خداوند در عیسی مسیح که واضح و آشکار است، در زندگی روزمره‌ی مردمان به گونه‌های گوناگونی، بیان عینی و ملموس خود را می‌یابد. او مانند هر موضع دیگر از الهیاتش، میان تجربه‌ی آشکار و وجود پنهان فیض تفاوت می‌نهد. رانر مسیح‌شناسی خود را در نوک پیکان یک حرکت تکاملی در هستی قرار می‌دهد و آن را مقصود همه‌ی آفرینش می‌داند. با بررسی این دیدگاه، فهمی ژرف‌تر نسبت به مسیح‌شناسی او خواهیم یافت و مشاهده‌خواهیم نمود که چگونه رانر تفسیر درون‌بودش^۱ از مسیح را از سطح انسان، به همه‌ی هستی بسط می‌دهد. افزون بر آن، در

1. immanent

در اینجا به معنای نگاهی است که می‌کوشد تفسیری نزدیک و مبتنی بر احوال انسان از موضوع مورد بحث ارائه دهد. در مقابل نگاهی که تفسیرش بیرونی و فرابود (transcendent) است.

انتهای طرح این سیر تکاملی در عالم مشاهده خواهیم کرد که رانر انطباق این مسیح‌شناسی با آموزه‌های سنتی مسیحی در باب تجسد را نیز نشان می‌دهد.

نگاه علمی و دیدگاه تکاملی رانر

رانر در برابر نگرش تکاملی به عالم – یعنی معتقد به رشد تاریخی – مسیح‌شناسی خود را طرح می‌کند. این مسیح‌شناسی رنگ و بوی کیهان‌شناختی و تاریخی دارد (۲۰۳-۱۷۸: ۱۹۷۸; Rahner, 1966a). البته نگرش خود رانر را نیز باید تکاملی – در معنای عام نه در معنای علمی جدید – خواند. رانر معتقد است طبیعت و موجودات ثابت نبوده و دارای یک سیر هستند. تکامل در معنای مورد نظر رانر نه تنها با ایمان مسیحی تضادی ندارد بلکه سازگاری، و فراتر از آن قرابت و خویشاوندی دارد. تمامی آفرینش در انسان آزاد و خودآگاه به مقصد خود می‌رسد. در یک معنای خاص، انسان چکیده‌ای از آفرینش است. رانر اتحادی بنیادین میان ارکان آفرینش می‌بیند، که ارتباط وثیقی با واقعه‌ی مسیح دارد. کلیدواژه‌ی مهم در اینجا خود-تعالی دادن فعال^۱ است، که منظور رانر از آن یک صیروت واقعی – رشد و توسعه – در عالم است. به این مفهوم خواهیم پرداخت.

رانر در بیان ارتباط میان دیدگاه تکاملی مورد نظرش با باورهای مسیحی، سه گام برمی‌دارد و به این ترتیب یک مسیح‌شناسی صعودی تنظیم می‌کند. صعودی به این معنا که از مراتب پایین هستی می‌آغازد و در آن همه‌ی عالم به سوی اتحاد با خداوند به پیش می‌روند؛ اول آنکه اتحادی ذاتی میان ماده و روح وجود دارد، به این معنی که جهان مادی یک حرکت تکاملی به سوی وجود معنوی دارد (Rahner, 1969, 92-). گام دوم آن است که میان وجود معنوی انسان و زندگی مبتنی بر فیض که به گونه‌ای آزادانه از سوی خداوند اعطا شده، اتحادی اساسی وجود دارد (Rahner, *ibid*, 1978, 153-77) و سرانجام گام سوم آن است که در فیض و در اتحاد اقلومی عیسی با خدا، اتحادی ذاتی میان انسان و خداوند وجود دارد (Rahner, 1966a). در این دیدگاه به لحاظ کیهان‌شناختی، هستی همه‌ی جهان آفرینش به سوی تحققش در آدمی در حال حرکت است و آدمی به سوی تحققش در مسیح. بنا به این

1. active self-transcendence

سه مرتبه‌ای که سیری صعودی داشت، در دیدگاه رانر کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی و مسیح‌شناسی شؤونی مرتبط به یکدیگرند.

رانر در آغاز این بحث، در دو مقاله‌ای که در بالا بدان ارجاع داده شد، مطرح می‌نماید. او در بنیان‌های ایمان مسیحی دوباره به این دیدگاه تکاملی می‌پردازد. از این رهگذر، ما با تکیه بر این اثر که متأخرتر است و نسخه‌ی ویرایش‌شده‌ای از این دیدگاه اوست، به بررسی دیدگاه تکاملی او به مسیح‌شناسی می‌پردازیم.

الف و ب - مرتبه‌های کیهان‌شناختی و انسان‌شناختی

در دیدگاه مسیحی هر چند ماده و روح متفاوت از یکدیگرند، اما به واسطه‌ی آنکه منشاء آنها یک خداوند است در درون خود ارتباطی عمیق دارند. مسیحیت در مقطعی که با گنوسی‌ها - که به شر بودن ماده باور داشتند - به بحث و جدال عمیق پرداخت، مخالفت خود را با شر بودن ماده بیان داشته است؛ مسیحیت بر این باور است که «کلمه جسم پذیرفت» و در مورد رستاخیز عیسی از «رستاخیز جسم» یاد می‌کند. رانر معتقد است «در فلسفه و الهیات مسیحی، ماده و روح اشتراکاتی بیش از آن دارند که بتوان آنها را از یکدیگر جدا دانست» (Rahner, 1978, 182). البته ریشه‌ی این باور رانر را می‌توان در تکیه او بر دیدگاه توماس آکوئینی - و در نتیجه ارسطو - در باب رابطه‌ی جسم و نفس و مخالفت با ایده‌ی افلاطونی جدایی ماده و روح جست.

این ارتباط جوهری، ایستا نیست و تاریخچه‌ای دارد؛ تاریخچه‌اش تاریخچه‌ی بیشتر شدن است نه متفاوت شدن. یعنی حرکتش در طول است نه در عرض. رانر معتقد است که: «شدن را بایست بیشتر شدن دانست. واقعی‌تر شدن و رسیدن به غنای بیشتری از بودن. اما این بیشتر را نباید صرفاً به عنوان افزوده‌ای بر آنچه پیش از این بود فهمید، بلکه از یک سو باید آن را تأثیر آنچه پیش از این آنجا بود دانست و از سوی دیگر افزوده‌ای ذاتی در هستی خودش. اما این بدان معناست که اگر شدن را دارای اهمیت می‌دانیم، آن را باید به عنوان یک خود-تعالی دادن بدانیم، یک پیشی‌گرفتن از خود یا یک تهیت که به نحوی فعال به تحقق خود دست می‌یابد (همان، 184).

در این فرایند خود-تعالی‌دادن، نباید پنداشت که تهیت خود منبع کمال است. این خود-تعالی‌دادن توسط قدرت مطلق هستی رخ می‌دهد. این قدرت یا دینامیسم در جوهر هستی محدود قرار گرفته و او را قادر به تحقق یک خود-تعالی‌دادن فعال و واقعی

می‌سازد. با این وجود، نباید آن را بخشی از ذات آن هستی محدود دانست، چرا که در این صورت شدنی رخ نخواهد داد. در پرتو چنین اندیشه‌ای رانر ادامه می‌دهد: «اگر بناست که به پدیده‌ی شدن نائل آییم، طرح مفهوم خود-تعالی دادن فعال که در آن هم خود و هم تعالی دادن باید بسیار و به یک میزان دارای اهمیت دانسته شوند، از ملزومات منطقی است. همچنین این مفهوم خود-تعالی دادن شامل تعالی یافتن در چیزی ذاتاً نو، یا جهش به جایی اساساً بالاتر است (همان، ۱۸۵).

دینامیسم ذاتی که این فرآیند تکاملی شدن را قدرت می‌بخشد، حضور خلاقانه و همکارانه‌ی خداوند به مثابه بستر و زمینه‌ی آفرینش است. بدین‌سان، اگر یک عالم و یک تاریخ داریم و قرار است در آن امری نو رخ دهد، «نباید انکار کرد که ماده می‌بایست به سوی حیات و به سوی انسان رشد و توسعه یابد» (همان، ۱۸۶-۱۸۵). مرتبه‌ی پایین‌تر واقعیت برای این بروز یافتن در مرتبه‌ی بالاتر، خود را آماده می‌کند و مرتبه‌ی بالاتر نیز شامل آن است و در آن وضعیت وجودی نوین قرارش می‌دهد. از آنجا که هستی آدمیان تعالی ماده‌ی زنده به چیزی است که در آن ماده و طبیعت از خویشتن آگاه می‌شوند، تاریخ آنان و تاریخ طبیعت یک اتحاد ذاتی دارند. ازین‌رو، تاریخ آدمی نه تنها در بردارنده‌ی فرهنگ بشری، بلکه در بردارنده‌ی یک تحول فعالانه‌ی عالم مادی نیز است.

شبهه‌ای که نباید از این اتحاد منتج گردد، یکسان انگاشتن طبیعت و فیض است. رانر این وحدت را با تأیید حضور سرشار از فیض خداوند در جهان یا همان خود – به اشتراک‌نهمش خداوند می‌پذیرد و بنابراین، تمایز بین طبیعت و فیض – که مورد اعتقاد کلیسای رسمی نیز است – خدشه نمی‌پذیرد. به عبارت دیگر، در قصد خلاقانه‌ی خداوند از ابتدا، دینامیسم و هدف فرایند تکاملی، نه تنها فراتر رفتن ماده از قدرت خود تا سطح حیات بشری مبتنی بر شناخت، آزادی و عشق بوده، بلکه تعالی یافتن حیات آدمی فراتر از قدرتش و تا سطح مشارکت در حیات خداوند از طریق همان شناخت، آزادی و عشق بوده است. آدمی به سطحی می‌رسد که خداوند زندگی را با او به مشارکت می‌نهد. از این‌رو، تاریخچه‌ی مکاشفه‌ی خداوند از خود در فیض، چیزی فراتر از تاریخ، طبیعت و انسان نیست، بلکه در درون عالم و آدم و به عنوان ژرف‌ترین هسته‌ی آن قرار دارد.

از نظر رانر، تصور نجات و رستگاری «روح» منهای «بدن» و تصور نجات آدمی فارغ از کیهان و محیط مادیش ناممکن است. از آنجا که همه‌ی آفرینش به لحاظ منشاء و به لحاظ تاریخ‌صیوروت مشترک هستند، بدین‌سان از جهت هدف و مقصود نهایی نیز یکی هستند. «اگر به پایین بنگریم آدمی و محیط مادیش را مرتبط می‌بینیم و اگر به بالا بنگریم، آدمی و فیض را مرتبط می‌بینیم» (Dych, 72, 1992). رانر یادآوری می‌کند که «نمادهای اولیه‌ی مسیحی از نجات تک‌تک آدمیان در انتهای تاریخ سخن نگفته‌اند، بلکه از ملکوت خداوند و بهشتی نو و زمینی نو سخن گفته‌اند» (Rahner, 1969, 162).

ج - مرتبه‌ی مسیح‌شناختی

در این رویکرد تکاملی و در مرتبه‌ی سوم از نظریه‌ی رانر، در آنجا که آدمی آزادی دارد و تصمیم او عاملی مهم است، عیسی اهمیت فراوان دارد و نقش مهمی را در نظریه‌ی تکاملی بازی می‌کند. هر چند پیش از این نکاتی را در مورد خود - به اشتراک‌نهی خداوند در فیض، مورد اشاره قرار دادم، در اینجا باید سخن را باز بر سر آن برد. رانر می‌گوید:

چنین نیست که این خود - به اشتراک‌نهی خداوند به ناگهان بدل به امری غیرکیهانی شده و صرفاً به سوی سوژه‌ای منزوی و منفرد آمده باشد، بلکه تنها توسط پذیرش آزادانه‌ی سوژه‌های آزاد و در واقع در یک تاریخ مشترک پذیرفته می‌شود، بر تاریخ نوع بشر تأثیر می‌نهد و مخاطب آن همگی آدمیان در تعاملاتشان هستند. زیرا فقط به این وسیله است که پذیرش خود - به اشتراک‌نهی خداوند می‌تواند به نوعی تاریخی رخ دهد (Rahner, 1978, 193).

یعنی در حالی که خود - به اشتراک‌نهی خداوند عطیه‌ای است وجودی که در تمام تاریخ گسترده است، اما پذیرش آن در زمان و مکان مشخصی صورت می‌گیرد و تاریخی است.

خداوند بر روی زمین است، به گونه‌ای که بخشی از عالم است. رانر به این عبارت در رساله‌ی پولس به غلاطیان اشاره می‌کند که «او از یک زن زاییده شد» (غلاطیان ۴: ۴) و می‌گوید: او نمی‌تواند صرفاً یک خدا باشد بلکه باید بخشی از این عالم و تاریخ و در حقیقت اوج آن باشد (Rahner, 1978, 195). رانر معتقد است آنچه عیسی به شدیدترین نحوی پذیرفت عبارت است از زندگی و هستی پسر خداوند، بنابراین پسر

خودِ خداوند در او جسم پذیرفت: «بر اساس باورهای مسیحی عیسی همان شخصی است که درو از طریق آنچه ما تسلیم او، نیایش او و پذیرش آزادانه‌ی سرنوشت مردن توسط او می‌نامیم، فیضی را که خداوند به او اعطا نموده بود و بی‌واسطگی با خداوند را که او به عنوان انسان دارا بود نیز پذیرفت» (همانجا).

بر این پایه، شاهد همان بازخوانی اگزستانسیال از اعتقاد سنتی مسیحی یعنی اتحاد اقنومی هستیم. یعنی او در این بی‌واسطگی و اتحاد با خداوند که در اعتقاد به منجی مطلق به چشم می‌خورد، همان مطلبی را می‌بیند که در آموزه‌ی تجسد و اتحاد اقنومی به چشم می‌خورد.

این پرسش پیش می‌آید که آیا این اتحاد اقنومی در چنان سطحی فراتر رخ می‌دهد که نسبتی با اعطای فیض به مخلوقات معنوی ندارد، یا لحظه‌ای است منحصر به فرد و یگانه در تاریخ عمومی فیض؟ رانر اشاره می‌کند که تأثیر ذاتی اتحاد اقنومی برای بشریت عیسی همان است که در مقصود فیض به‌طور کلی نیز مشهود است: یعنی رویت بی‌واسطه‌ی خداوند که روح بشری و مخلوق عیسی از آن بهره می‌برد. از این گذشته، الهیات مسیحی تأکید دارد که تجسد و اتحاد اقنومی برای خاطر نجات آدمیان رخ داد که در الهیات رانر نیز همین امر مورد اعتقاد است؛ «هر چند اتحاد اقنومی بذاته واقعه‌ای است یگانه با این وجود آنی است لاینفک در سراسر فرایندی که با آن فیض به همه‌ی مخلوقات معنوی اعطا می‌گردد» (همان، 201). باری این واقعه لحظه‌ای است بسیار مهم در تاریخ خود-تعالی‌دادن عالم به حیات خداوند و از جانب خداوند به عنوان لحظه‌ای یگانه در تاریخ خود - به‌اشتراک‌نهنش خداوند با عالم به حساب می‌آید، که خود-تعالی‌دادن را امکان‌پذیر می‌سازد.

مشاهده نمودیم که رانر با سیر تکاملی که در هستی نشان می‌دهد، نه تنها یک وحدت در عالم می‌بیند و روی این وحدت را به سوی مسیح - که در الهیات مسیحی معادل با راز مطلق هستی است - نشان می‌دهد، بلکه نهایتاً اشاره دارد که این مسیح‌شناسی و این سیر تکاملی در انطباق کامل با دیدگاه سنتی در مورد تجسد است.

رانر همواره مراقب است که از رهگذر خوانش انسان‌شناختیش از یک امر الوهی، از فرابودگی آن نگاهد. هر چند این نقد همواره بر طرفداران خوانش انسانی یا از پایین از الاهیات وارد بوده است که از یگانگی و عظمت امر الوهی و متعالی می‌کاهند، اما رانر

تأکید دارد که فهم اتحاد اقنومی در تاریخ فیض، از ویژگی یگانه‌ی آن نمی‌کاهد و آن را مبهم نمی‌سازد. چرا که اگر عیسی — که خود — به اشتراک‌نهش خداوند در او به صورتی تاریخی هم اعطا شده و هم پذیرفته شده است و حضور دارد — واقعاً غیرقابل سبقت است و این اعطا و قبول قطعی است، پس واقعیت بشری او باید واقعیت خود خداوند باشد. اما اگر او صرفاً یک واسطه‌ی محدود بود، می‌توانست قابل سبقت جستن باشد. از این‌رو، معتقد است باید در مورد واقعیت انسانی او گفت: «نه تنها توسط خداوند بنا نهاده شده بلکه خود خداوند است. اما اگر این عطیه خود یک واقعیت بشری است که به شیوه‌ای مطلق مورد فیض قرار گرفته و اگر بناست که واقعاً و مطلقاً عطیه‌ی خود خداوند باشد، بنابراین در این جا یک واقعیت بشری مطلقاً به خداوند تعلق دارد و این دقیقاً همان چیزی است که ما آن را زمانی که بدرستی در یابیمش اتحاد اقنومی می‌خوانیم» (همان، 202).

این اتحاد از اتحاد ما و خداوند متمایز و امری یگانه است. نه اینکه فیض خداوند در این مورد متفاوت است، بلکه عیسی عطیه‌ای است برای آدمی ولی آدمی عطیه نیست بلکه پذیرنده‌ی فیض است. به این ترتیب، واقعیت عیسی به واسطه‌ی تبیین وجودی و استعلایی که رانر ارائه می‌دهد، قابل فهم می‌گردد ولی قابل سبقت نمی‌گردد. برای نشان دادن سازگاری مسیح‌شناسی استعلایی رانر با الهیات رسمی کلیسا، افزون بر اشاره‌هایی که در این بخش از مقاله شد، به بازخوانی اعتقادنامه‌ی کالسدون — که مهم‌ترین اعتقادنامه‌ی کلیسا در مورد طبیعت عیسی مسیح است — می‌پردازیم. این مبحث به فهم بهتر مسیح‌شناسی استعلایی رانر نیز یاری می‌رساند.

اعتقادنامه‌ی کالسدون

در سال ۱۹۵۴م رانر در مقاله‌ای (Rahner, 1961) به اعتقادنامه‌ی کالسدون^۱ می‌پردازد. هر چند الهیات رانر همواره از روی طبع، الهیات فیض بوده است تا یک الهیات اعتقادنامه، لیکن پرداختن به یک اعتقادنامه در این مقاله، چنان که خواهید دید در راستای همان مشی کلی الهیات رانر انجام گردیده است. نکته‌ی مهم روش‌شناختی در این مقاله این است که اصل اعتقادی صرفاً یک پایان نبوده، بلکه همچنین آغازی برای

1. Chalcedon

ورود به حقیقتی ژرف‌تر است. نکته‌ی مهم دیگر آن است که پرسش‌گری انتقادی، عملی دین‌دارانه است. بدین‌سان، ما بایستی شجاعت اندیشیدن با همین قلب و ذهن بالفعل — و نه با قلب و ذهنی که قرار است به دست آوریم — را داشته باشیم (همان، ۱۵۳).
موضوع اصلی مقاله‌ی گفته شده، فهم درست اعتقادنامه‌ی کالسدون است. این اعتقادنامه در پاسخ به بدعت‌هایی درباره‌ی مسیح تنظیم شده است و در واقع به ارتباط میان جنبه‌ی الوهی و بشری عیسی مسیح می‌پردازد. یکی از این بدعت‌ها، عبارت از این بود که دو پسر مجزا — پسر انسان و پسر خدا — در مسیح وجود دارند. در واقع در قسمتی از اعتقادنامه‌ی کالسدون آمده است: «ما به پیروی از پدران مقدس یک صدا اعتراف می‌کنیم که پسر واحد و یگانه‌ی خداوند ما عیسی مسیح دارای الوهیت و انسانیت کامل است، حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان است و دارای جان و بدنی ناطق است. وی با خدای پدر «هم‌ذات»^۱ است. وی همچنین با ما به عنوان انسان «هم‌ذات» است... همین مسیح، پسر، خداوند، فرزند یگانه در دو طبیعت شناخته می‌شود که این سرشت‌ها با هم اختلاط و آمیزش نمی‌یابند؛ تغییر نمی‌کنند و از هم جدا نمی‌شوند...» (به نقل از لین، ۱۰۵).

اعتقادنامه بیان می‌دارد که او یک شخصیت با دو طبیعت بود. یعنی کلمه خدا باقی ماند و چیزی از الوهیت یا طبیعت الاهی آن کاسته نشد. با این وجود، وی هر چه را که به انسانیت یا طبیعت انسانی مربوط می‌شود، بر خود گرفت.
با توجه به آشنایی که با الهیات فیض و دیدگاه رانر به عطیه‌ی خداوند نزد انسان و همچنین باور به مسیح به عنوان نقطه‌ی اوج رابطه‌ی انسان با خداوند حاصل نمودیم، خواندن جملات اعتقادنامه‌ی کالسدون متفاوت از پیش از این آشنایی می‌نماید. رانر در کنار آشتی دادن انسان معاصر با عیسی مسیح، از التزام به اعتقادنامه‌ی کالسدون سرباز نمی‌زند.

رانر معتقد است که کلمه و طبیعت بشری عیسی مسیح هم دارای استقلالند و هم رابطه‌ای شدیداً نزدیک دارند و ازین رهگذر، به یک کمال منحصر به فرد دست یافته‌اند؛ این همان کمال رابطه‌ی میان خالق و مخلوق است. خداوند زمینه‌ی امکان آزادی

بشریت بشر و ضمانت دوام آن است و مسیح‌شناسی عبور از رابطه‌ی رقابتی میان خداوند و بشر است.

به این ترتیب تجسد بدل به کلیدی برای انسان‌شناسی می‌شود که همواره بایست در پرتو رابطه‌ی انسان با خدا فهمیده شود: «مسیح‌شناسی می‌تواند به عنوان انسان‌شناسی خود - تعالی‌دهنده^۱ خوانده شود و انسان‌شناسی به عنوان مسیح‌شناسی ناقص» (Rahner, 1961, 164). معنای این جمله آن است که انسان‌شناسی که متوجه وجوه استعلایی وجود انسان باشد، کمالش را در مسیح خواهد یافت و همچنین انسان نمونه‌ای ناقص یا پتانسیلی است از آن چه در وجود عیسی مسیح به کاملترین وجهی نمایان است. به بیان دیگر، مسیح‌شناسی ابتدا و پایان انسان‌شناسی است و چنین انسان‌شناسی یک خداشناسی است. به این ترتیب مسیح‌شناسی بدل به کلیدی برای درک انسان‌شناسی و برای درک الهیات آفرینش می‌گردد.

پایه‌ی چرخش انسان‌شناختی رانر به نحوی در مسیح‌شناسی اوست. رانر می‌گوید: «... اگر وضعیت از این قرار باشد، ما خود را صرفاً زمانی به ژرف‌ترین نحو می‌شناسیم، که به این حقیقت واقف گردیم که موجوداتی اگزستانسیال هستیم. زیرا خداوند خواست بدل به انسان گردد و به این وسیله اراده نمود که ما بایست موجوداتی گردیم که در آنها، او به مثابه انسان [موجودی غیر از خداوند] بتواند با خویشتن خود به واسطه‌ی محبت به خود مواجه گردد» (همان، 184).

بر این پایه، به اعتقاد رانر انسان‌شناسی الهیاتی مورد اشاره‌ی او، پس از آن که به واسطه‌ی تجربیات بشر مورد ادراک واقع شد، می‌تواند با توجه به مسیح‌شناسی گسترش پیدا کند. مسیح کهن‌الگوی بشریت می‌گردد. به این ترتیب این اعتقاد بارز می‌گردد که عالم، آفرینش و همه چیز بر پایه‌ی تجسد، اتحاد اقمومی و عیسی مسیح وجود دارد. به بیان الهیات مدرسی، مسیح «علت غایی» آفرینش است.

رانر با ارائه‌ی خوانش انسان‌شناختی یا استعلاییش از مسیح، ارتباطش را با آموزه‌های مربوطه در کلیسا از دست نمی‌دهد، بلکه می‌کوشد که مقولات هستی‌شناختی مربوط به اصل اعتقادی^۲ را از چهارچوبی صوری‌تر بیرون آورده و معنایی اگزستانسیال‌تر بدان

1. self-transcending

2. Dogma

دهد؛ از یک سو به بشریت عیسی علاقه‌مند است و از سوی دیگر در انسانشناسی امکان هدایت مردم به سوی مسیح یا حتی آشکار ساختن رابطه‌ای که پیش از این با مسیح داشتند را می‌بیند. به بیانی دیگر، رانر معتقد است هر مدعای هستی‌شناختی دارای دلالتی اگزستانسیالیستی هم هست. اگر بخواهیم از واژگان خود رانر بهره بجوییم، در برابر یک «مسیح‌شناسی از بالا»^۱ یک «مسیح‌شناسی از پایین»^۲ نیز وجود دارد. رانر که دغدغه‌ی گفتگو با انسان مدرن پس از جنگ را دارد، به خوبی دریافته که برای زدودن این شک که کتاب مقدس چیزی نیست مگر اسطوره، بایست از تبیین ارتباط بین یک تجربه‌ی درونی و اعلان بیرونی بهره جست. به این ترتیب رانر می‌گوید: «ایمان با شنیدن و با فیضی می‌آید که در ژرف‌ترین نقطه‌ی قلب برمی‌خیزد (Rahner, 1967b, 28). رانر به سوی آن چیزی سفارش می‌کند که خود آن را «معنویت تجسیدی»^۳ می‌نامد؛ یعنی امری بیرونی که ما به لحاظ درونی نیز می‌توانیم با آن ارتباط برقرار کنیم.

مسیح‌شناسی رانر مانند هر دیدگاه الهیاتی دیگری در مسیحیت، با کلیساشناسی او ارتباط محکمی دارد. رانر معتقد است اراده‌ی نجات‌بخش خداوند آدمیان را به سوی مسیح می‌کشد و به سوی کلیسا که یک «آیین مقدس مهم»^۴ اوست (Rahner, 1937, 8/19). رانر کلیساشناسی و الهیات معطوف به آیین‌های مقدس^۵ را بر همین نقطه یعنی بر حضور عیسی در تاریخ به عنوان وضعیتی کامل و عینی و ملموس از اعطای نجات به بشر و تبلور خود - به‌اشتراک‌نهش خداوند بنا می‌نهد.

مسیح‌شناسی رانر، ارتباط وثیقی با معروف‌ترین اندیشه‌ی او، یعنی دیدگاهش در باب کثرت ادیان دارد. رانر با طرح چنین خوانشی از مسیح که مبتنی بر حقیقتی همگانی، یعنی خود - به‌اشتراک‌نهش خداوند با بشر است، راه را برای دیدگاه شمول‌گرایانه‌ی خود در مورد کثرت ادیان باز می‌کند. او معتقد است کسانی که در بیرون از دین مسیحیت،

1. Christology from above

یعنی مسیح‌شناسی‌ای که از «بالا» یا جنبه‌ی الوهی مسیح می‌آغازد.

2. Christology from below

یعنی مسیح‌شناسی‌ای که از «پایین» یا از بشر و از ارتباطی که به واسطه‌ی نهاده‌ی الهی درون‌اش با الوهیت و مسیح دارد می‌آغازد و نهایتاً به مسیح می‌رسد.

3. incarnation spirituality

4. unum magnum sacramentum

5. theology of sacraments

یا حتی بیرون از عالم ادیان، به ندای حاصل از این عطیه‌ی همگانی الهی برخاسته از درون و آشکار در شوون مختلف حیات بله گفته‌اند، ضرورتاً سهمی از این نجات دارند. آنها به تحقق این عطیه کمک کرده‌اند و به گام نهادن در راهی که عیسی انجام و تحقق کامل آن است مبادرت ورزیده‌اند. چنین فردی به صفت پا در راه مسیح نهاده، لیکن عنوان مسیحی را بر خود ندارد. بنابراین او را «مسیحی بی‌نام»^۱ می‌خوانند. بنابراین اهمیت مسیح‌شناسی رانر در نظریه‌ی مسیحی بینام او نیز غیرقابل انکار است.

نتیجه‌گیری

رانر با تکیه بر انسان‌شناسی الهیاتی خود، خوانشی از انسان ارائه می‌دهد که از ابتدا امتدادش به سوی خداوند است. او می‌کوشد این امتداد را در تجربه‌های نزدیک و هرروزه‌ی آدمی نشان دهد. به واسطه‌ی همین انسان‌شناسی، او مدعی است که بشر نیاز به یک ایده‌آل عینی و ملموس دارد، تا آنجا که رانر بت‌پرستی را برخاسته از چنین نیازی می‌داند. در واقع، وجود عطیه و دعوت الهی در وجود بشر نیاز به تحققش را نیز با خود به همراه دارد. وجود یک الگو و نمونه از تحقق این امر اشتراکی بین انسان و خدا، راهنمای بشر خواهد بود. افزون بر این، برای او اهمیتی هستی‌شناختی نیز دارد و پاسخی قطعی و بازگشت‌ناپذیر به عطیه‌ی خداوند به حساب می‌آید.

رانر این خوانش از «پایین» از طبیعت انسان و مسیح‌شناسی استعلایی را با خوانشی از «بالا» همراه می‌کند. به این ترتیب که تجسد کلمه‌ی خداوند را یکسان با تحقق کامل خود - به اشتراک‌نهمش خداوند می‌داند و به این ترتیب نه تنها از اهمیت آموزه‌های رسمی کلیسا نمی‌کاهد و نه تنها از یگانگی عیسی مسیح نمی‌کاهد، بلکه راه مخاطب معاصر را به سمت چنین آموزه‌ای هموارتر ساخته و برای غیر مسیحیان سهمی از حقیقت قائل می‌گردد. سازگاری مسیح‌شناسی او با آموزه‌های رسمی کلیسا را در اعتقاد او به سیر تکاملی منتهی به مسیح و خوانشش از اعتقادنامه‌ی کالسدون می‌توان دید.

کتابشناسی

۱. لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه‌ی روبرت آسریان، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۴ ش.
2. Dych, William, *Karl Rahner*, London: Geoffrey Chapman, 1992.
3. Rahner, Karl, *Current Problems in Christology*, in *God, Christ, Mary, and Grace* (Theological Investigations, vol. I), trans. Cornelius Ernst, Baltimore: Helicon Press, 1961, 149-200.
4. ibid, *De Gratia Christi. Summa Praelectionum in usum privatum auditorium ordinate* Oeniponte, 1937/38.
5. ibid, *Foundation of Christian Faith: Introduction to the Idea of Christianity*, trans. William Dych, New York: Crossroad, 1978.
6. ibid, *On the Theology of the Incarnation*, in *More Recent Writings* (Theological Investigations, vol. IV), trans. Kevin Smyth, Baltimore: Helicon Press, 1966b, 105-120.
7. ibid, *Spirit in the Word*, trans. William Dych, New York: Continuum, 1994.
8. ibid, *The Ignatian Mysticism of Joy in the World*, in *The Theology of the Spiritual Life* (Theological Investigation vol. III), trans. Karl-H. and Boniface Kruger, Baltimore: Helicon Press, 1967a, 277-293.
9. ibid, *The unity of Spirit and Matter in the Christian Understanding of Faith*, in *Concerning Vatican Council II* (Theological Investigations, vol. VI), trans. Karl-H. and Boniface Kruger, Baltimore: Helicon Press, 1969, 153-177.
10. ibid, *Thoughts on the Theology of Christmas*, in *The Theology of the Spiritual Life* (Theological Investigation vol. III), trans. Karl-H. and Boniface Kruger, Baltimore: Helicon Press, 1967b, 24-34.
11. ibid, *Christology with an Evolutionary View of the World*, in *Later Writings* (Theological Investigations vol. V), trans. Karl-H. Kruger, Baltimore: Helicon Press, 1966a, 157-192.